هو العلیم

نگاهی گذرا بر حیات پر برکت امام جواد علیه السلام

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

‌

امام شناسی، جلد 16

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

مقالۀ پیش رو متن صفحات ٢١٢ إلی ٢١٥ از کتاب شریف امام شناسی جلد ١٦ که در مورد سیر علوم و تاریخ شیعه در عصر امام نهم علیه السلام است می باشد. شایان ذکر است که مرحوم حضرت علّامه آیة اللَه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قدّس اللَه نفسه الزّکیّه به مجلسی که مناظراتی بین امام جواد علیه السلام و یحیی ابن اکثم به وقوع پیوسته اشاره می فرمایند لذا بر آن شدیم تا انشاء اللَه در طی مقاله ای که متعاقبا در معرض دید علاقمندان قرار خواهد گرفت به این ماجرا بپردازیم.

## سير علوم و تاريخ شيعه در عصر امام محمّد تقى عليه السّلام‌

در وقت شهادت حضرت امام ابو الحسن الرّضا عليه السّلام حضرت امام جواد محمّد تقى عليه السّلام هفت ساله بوده‌اند.[[1]](#footnote-1) شيعيان در آن هنگام براى آشاميدن آب زلال و گواراى علوم و عرفان او به سوى او از هر جانب شتافتند، به همان طريق كه از پدرانش بهره‌مند مى‌شدند. و صغر سنّ آن حضرت مانع نشد از مكيدن و به نهايت سير و سيراب گرديدن از علوم عميق و پشتوانه دار و بيكران درياى علم وى.

به سبب آنكه امامت الهيّه چون منابعش از خداى عَلّام سرچشمه مى‌گيرد، در آن تفاوتى ميان پسر هفت ساله، و يا مرد هفتاد ساله نمى‌باشد، و اين مسأله عيناً مانند مسأله نبوّت است. بنگريد به عيسى كه در گاهواره سخن گفت و بنگريد به يحيى كه با توان و قدرت كتاب را أخذ نمود و خداوند به او حكم را در حال صباوت عنايت كرد.

البتّه بر مأمون نه اين مقام و شأنى را كه امام واجد بوده است، و نه چنين اعتقادى كه شيعه درباره او داشته‌اند پوشيده نمى‌باشد. بناءً عليهذا سياست مأمون چنان اقتضا كرد تا مكانت حضرت امام ابو جعفر جواد را بالا برد، و شأن او را عظيم به حساب آورد همان طور كه قبل از او با پدرش حضرت امام ابو الحسن الرِّضا عليه السّلام چنان عمل نموده بود.

مأمون، حضرت امام را از مدينه طلب كرد و چنان عنايتى را به او مبذول داشت كه بنى عبّاس را به قلق و اضطراب درافكند تا جائى كه ترسيدند مبادا مأمون او را وليّعهد خود گرداند به همان قسمى كه قبلًا پدرش را وليّعهد خود گردانيده بود. وليكن عبّاسيون به مقصود نهائى مأمون از آن گونه اكرام جاهل بودند و نمى‌دانستند كه: سياست داراى ألوان و شكلهاى مختلفى مى‌باشد، و از براى هر زمانى و عصرى عملى خاصّ است، و به نوعى از ألوان آن سياست بخصوصه بايد عمل كرد.

عبّاسيّون در ملامتشان به مأمون ادامه مى‌دادند، و مأمون به كيدش ادامه مى‌داد تا آنكه او را با دخترش: امُّ الْفَضْل تزويج نمود. امّ الفَضْل همان زنى است كه امام جواد را با اشاره معتصم به واسطه سمّ به قتل رسانيد. گويا مأمون امّ الفَضْل را براى چنين روزى براى امام جواد عليه السّلام ذخيره كرده بود.

عبّاسيون به مأمون بسيار اصرار كردند تا از تزويج او با دخترش منصرف گردد، و از نام و آوازه بلند امام رفع يد نمايد، امّا مأمون أبداً به سخنانشان اعتناء نمى‌كرد. به او گفتند: دَعْهُ حَتَّى یتَأدَّبَ فَإنَّهُ صَبِىٌّ! «واگذار او را تا أدب فرا گيرد! اينك او طفل است!»

مأمون علماء و فقهاء را احضار كرد تا با او مناظره كنند. از امام جواد در آن مناظرات به قدرى از فضائل علمى به ظهور پيوست كه زبانهاى بنى عبّاس را از ملامت بريد، و حُجَج و براهين فقهاء و علماء را به خاك فناء سپرد. آنچه از امام جواد عليه السّلام با يحيى بن أكْثَم به وقوع پيوسته و مناظراتى كه رخ داده است در كتب تاريخ و حديث و فضائل مسطور است، و احتجاجات آن حضرت كه قاطع حجج و براهينشان، و برَّنده زبانهاى حادّ و تند و تيز بنى عباس بوده است در أسفارْ مذكور، در حالى كه سنّ حضرت امام جواد عليه السّلام در آن روز به ده سال بالغ نگرديده بود.

و من نمى‌دانم چقدر بنى عباس جاهل بوده اند؟! با آنكه كيفيّت سلوك مأمون با امام رضا عليه السّلام را ديده بودند، و از لوم و شماتتشان درباره امام رضا عليه السّلام به مأمون آگاه‌ بودند، كه بالأخره مأمون در سياست و مكرش پيروز شد، و آن تأنيب و تعييب و سرزنشها به مأمون خطا در آمد، چگونه باز او را به كم عقلى و كم درايتى محكوم مى‌كرده‌اند هنگامى كه مأمون بازگشت به إعزاز و إكرام و إعظام امام ابو جعفر الجواد عليه السّلام مى‌نمود؟!

و من نمى‌دانم چگونه متوجّه و متنبّه مقاصد مأمون در اعمالش نمى‌شده‌اند با وجودى كه أمثال آنها درگذشته به وقوع پيوسته بود؟!

چگونه آنان از مأمون انتظار داشتند كه از مقاصد و نيّاتش در كارهائى كه انجام مى‌داده است، براى بنى عبّاس پرده را بردارد و منويّاتش را مكشوف سازد؟!

سياست اگر عياناً مشهود شود، موجب مى‌گردد تا آن كس كه درباره او كيدى و مكرى به عمل آمده است حركت كند، و از جاى خود برخيزد، و مشاعرش بيدار و متنبّه كيد شود. و چون براى خود سنگرى براى مصونيّتش آماده كند، چگونه در اين فرض آن كيد مى‌تواند كار خود را بكند؟! (اين درست برخلاف مَمْشى‌ و مَنْهج سياست است. قوام سياست بر إخفاء مكر و خدعه مى‌باشد.)

اگر براى علويان و شيعيان منظور و مراد نهائى مأمون در إجلال و اكرام حضرت ابو جعفر الجواد عليه السّلام ظاهر مى‌گشت، آنان مطيع و تسليم مأمون نمى‌شدند، و بنابراين چيزى نمى‌توانست شيعيان را از قيام و نهضت و برجَستن در وجه و چهره حكومت مأمون ميخكوب بر زمين كرده و متوقّف سازد.

حضرت امام جواد عليه السّلام به مدينه مراجعت كردند، و در آنجا مقصد و مقصود مواليانشان بودند تا آنكه مُعْتَصِم عباسى بر منصّه حكومت در سنه ٢١٨ مستقر شد، و چون از ناسازگارى امّ الفَضْل با حضرت مطّلع بود، آنحضرت را با امّ الفَضْل از مدينه طلبيد و امّ الفَضْل را ذريعه براى نفوذ تدبير و سياستش درباره ابو جعفر عليه السّلام قرار داد.

معتصم مانند مأمون در سياست، مانند دو شاخه از يك بن رسته و يا هم شير و هم پستان نبوده است. و از همين جهت بود كه بسيارى از بلاد از دست او بدر رفت و ربقه طاعت را خلع كرده و در امور سياسى خود مستقل شدند. و چون مرد فَطِن و زيركى نبود لهذا گاهى بر حضرت جواد عليه السّلام سخت مى‌گرفت و گاهى توسعه مى‌داد، گاهى زندان مى‌نمود و گاهى آزاد مى‌كرد.

معتصم علما را گرد مى‌آورد تا با حضرت محاجّه كنند، به گمان آنكه لغزشى در گفتارش پيدا شود و او را بدان لغزش مأخوذ دارد، و يا مقامش را بدان لغزش فروكاهد. و يكبار نامه‌هائى را بر عليه وى مزوِّرانه جعل كرد كه متضمّن دعوت مردم به بيعت خود بوده است، اما مع حُسْن الاتّفاق نتيجه و ثمره آن تمهيد، چيزى نبود مگر إعلاء شأن و اظهار كرامت و فضل آن حضرت.

و بر اين اساس پيوسته بر حِقْد و غيظ معتصم مى‌افزود، و طاقت نمى‌آورد تا آن حقد و حسد را كتمان كند و وى را به محبس روانه مى‌ساخت. و در بار آخرين كه او را زندان نمود، از زندان بيرون نياورد تا تدبير كشتن او را نمود. بدين قسم كه به زوجه‌اش دختر مأمون سمِّى فرستاد و از او درخواست كرد تا آن را به امام بدهد. امّ الفَضْل دعوت معتصم را اجابت كرد، و حضرت با سمِّ معتصم از دنيا رفت.

امّ الفَضْل چون اثر سمّ را در بدن آن حضرت ديد، وى را در خانه فريداً غريباً تنها و يله گذارد تا حضرت جان داد. معتصم نيرنگ نموده بود كه شيعيان از امام جواد تشييع نكنند. امّا برعكس تمام شيعيان شمشيرهايشان را بر دوش گرفته، همگى براى تشييع مجتمع شدند در حالى كه با يكدگر تا سرحدّ مرگ پيمان بسته بودند و جنازه را از منزل (خانه زندان) براى دفن به سوى مقابر قريش بردند.

و از مثل اين حادثه مى‌توان كثرت شيعه را در آن روز در بغداد، و قوّت و قدرتشان را در مخاصمه و مدافعه دريافت. و از بسيارى و كثرت راويان شيعه مى‌توان به كثرت علومشان پى برد، و از بسيارى احتجاجات و جدال بالاخص در باب امامت مى‌توان به قوّت أدلّه و براهينشان، و به قدرت و قوّت مدافعه از مذهب و اتّضاح امرشان مطّلع گرديد.

1. ولادت حضرت امام محمّد تقى عليه السّلام در دهم شهر رجب سنه ١٩٥ گفته شده است. و با حالت سمّ خوردگى در شهر ذو القعدة و يا ذو الحجة از سنه ٢٢٠ به شهادت رسيده‌اند. بنابراين مقدار عمرشان در روز وفاتشان ٢٥ سال بوده است. و در پهلوى جسد جدشان حضرت امام موسى كاظم عليه السّلام مدفون شده‌اند. [↑](#footnote-ref-1)